

فاطمه گلدار

مُقام و مصداق‌های آن در سفرنامه ناصر خسرو

واژه «مقام» به معنای جای اقامت، اقامت کردن، اقامتگاه ساختن است.^۱ این واژه به همین معنا در سفرنامه ناصر خسرو به کار رفته است. علاوه بر این، بسیاری از واژه‌های دیگر به این معنا دلالت می‌کند. جستجوی این مفهوم در کتابی که خاطره هفت سال سفر مسافری تیزبین را بازگو می‌کند به یافتن جلوه‌های گوناگونی از اقامات می‌انجامد؛ از درنگی چنددقیقه‌ای در مکانی کوچک، تا اقاماتی چندماهه در خانه‌ای وسیع؛ از مکان‌های ساده و مردمی، تا بنای‌های مجلل و شاهی. معنای «جای اقامت» علاوه بر واژه مقام در قالب واژه‌های دیگر آورده شده است؛ مانند «خانه، سرا، حرم، مشهد، قصر، کوشک، سراپرده، رباط، تیم، خان، کاروانسرا، خیمه، خرگاه، شرایع، پرغم تعدّد واژه‌ها، ارتباط و پیوند معنایی میان برخی از آنها وجود دارد. این ارتباط از وجه تشابه‌ی ناشی می‌شود که قابلیت دسته‌بندی لغات را فراهم می‌آورد. خانه، سرا، حرم، قصر، و کوشک به اقامتگاه‌های دائم دلالت می‌کند؛ و البته حرم و قصر و کوشک بیشتر در ارتباط با زندگی اشراف و بزرگان است و خانه و سرا محلی برای زندگی افراد عادی اجتماع. مشهد، رباط، تیم، خان، و کاروان‌سرا بنای‌های در خدمت مسافران و کاروانیان است و سراپرده، خیمه، خرگاه، و شرایع مکان‌هایی موقع است که با مواد و مصالحی انعطاف‌پذیر ساخته می‌شود. به این ترتیب، می‌توان واژه‌های مربوط به مفهوم مقام در سفرنامه ناصر خسرو را به صورت زیر سامان داد تا بررسی‌ها در هر دسته با تمرکز و دقیق‌تری انجام گیرد و از امکان مقایسه و مقابله واژه‌های مرتبط بیشترین بهره حاصل شود:

مقام:

۱. اقامتگاه دائم

۱-۱. اقامتگاه دائم مردمی (خانه، سرا)

۲-۱. اقامتگاه شاهی (قصر، کوشک، حرم)

۲. اقامتگاه موقع

۲-۱. اقامتگاه با بنای دائم برای اقامات موقع

(منزل، رباط، مشهد، گبدک، خان، تیم، کاروان‌سرا)

۲-۲. اقامتگاه با بنای موقع برای استفاده موقع

(خیمه، خرگاه، شرایع، سراپرده، دهلیز)

در ادامه، متن‌های مربوط به لغات هر دسته

در سفرنامه با یکدیگر مقایسه می‌شوند، تا معنای واژه

سفرنامه ناصر خسرو، از متون مهم فارسی در قرن پنجم هجری، حاوی نکته‌های بسیاری درباره تاریخ معماری و شهرسازی ایران است. یک دسته از این نکات اقسام اقامتگاه، یا مقام، در جشن بزرگی از سرزمین‌های اسلامی، از ایران‌زمین تا شمال افریقاست.

مقام در سفرنامه ناصر خسرو به اعتبار مدت اقامات بر دو نوع است: دائم (مردمی و شاهی)؛ موقع (با بنای دائم یا با بنای موقع). در میان مقام‌های دائم، خانه و سرا نمونه‌هایی بر جسته با حوزه‌های معنایی متفاوت‌اند. قصر و کوشک و حرم از واژه‌هایی در سفرنامه است که بر مقام‌های دائم شاهی دلالت می‌کند. مقام‌های موقع با بنای دائم بنای‌های است از قبیل منزل، رباط، گبدک، مشهد، کاروان‌سرا، خان. مقام‌های موقع با بنای موقع بخشی مهم از اقامتگاه‌ها در سرزمین‌های اسلامی بوده است؛ مانند شرایع، خیمه، خرگاه، دهلیز، سراپرده، در سفرنامه، نمونه‌های متعددی از هریک از این اقسام آمده است که از بررسی آنها دو فایده حاصل می‌شود: شناختن بنای‌های گوناگون اقامتگاهی در بخشی مهم از سرزمین‌های اسلامی در سده پنجم؛ شناختن واژه‌های معماری و حوزه‌های معنایی آنها.

از طریق ویژگی‌های مکان وصف شده به دست آید و شباهت‌ها و تفاوت‌های لغات هر دسته آشکار شود.

۱. مقام دائم

۱-۱. مقام دائم مردمی (خانه و سرا)

«خانه» و «سرا» از واژه‌های پرکاربرد در سفرنامه ناصر خسرو است. «خانه» را در سفرنامه به سرا، دار، منزل، عمارت، اتاق، جای مسقف، مأوا، وطن معنا کرده‌اند^۱ و «سرا» را به «دار» و آنچه در اصطلاح امروز خانه می‌خوانیم.^۲ اگرچه در نگاه نخست معانی این دو واژه نزدیک به هم به نظر می‌رسد؛ با دقیق بیشتر تفاوت‌های معنایی و کاربردهای متفاوت هر یک از آنها آشکار می‌شود. مثلاً یکی از کاربردهای خانه در سفرنامه اتاق مقدس است:

به میان ساحت مشهد دو خانه است، هر دو مقابل قبله. آنچه بر دست راست است اندر آن قبر ابراهیم خلیل، عليه السلام، است؛ و آن خانه‌ای بزرگ است. و در اندرون آن خانه‌ای دیگر است که گرد او بر نتوان گشت. و چهار دریچه دارد که زائران گرد خانه می‌گردند و از هر دریچه قبر را می‌بینند.

و آن خانه‌ای دیگر است که بر دست چپ قبله است. اندر آن گور ساره است، که زن ابراهیم، عليه السلام، بود. و میان هر دو خانه رهگذری که در هر دو خانه در آن رهگذر است. [...] و چون از هر دو خانه بگذرند، دو گورخانه دیگر است نزدیک هم؛ بر دستِ راست قبر یعقوب پیغمبر، عليه السلام، است؛ و بر دستِ چپ، گورخانه زن یعقوب است. و بعد از آن خانه‌هاست که ضیافت‌خانه‌های ابراهیم، صلوات الله عليه، بوده است. [...] و در آنجا گورخانه یوسف بن یعقوب، عليه السلام، است.^۳

ناصر خسرو در وصف مشهد خلیل به وصف تعدادی مقبره مقدس پرداخته است. او به کل این مجموعه «مشهد» گفته و اتاق‌های میان ساحت مشهد را خانه معروف کرده است. یکی از خانه‌ها مقبره ابراهیم خلیل (علیه السلام) است؛ اتاقی بزرگ که اتاقی کوچک‌تر در آن است که قبر ابراهیم (علیه السلام) در آن قرار دارد؛ و اتاقی دیگر که گور ساره است. ناصر خسرو مقبره‌های یعقوب (علیه السلام)، همسرش، و یوسف (علیه السلام) را «گورخانه» خوانده است. او در این بخش واژه‌های

خانه و گورخانه را به کار برده که در آنها دو وجه اتاق بودن و مقدس بودن مشترک است اتاقی که محل دفن است. در جایی دیگر، از بیت‌المقدس سخن می‌گوید:

بنای مسجد را چنان نهاده است که دکان به میان ساحت آمده و قبه صخره به میان دکان و صخره به میان قبه. و این خانه‌ای است مشتمل راست؛ چنان‌که هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه آرشه است. [...] و به چهار جانب چهار ستون بنا کرده‌اند مرتع، به بالای دیوار خانه مذکور [...] و میان دیوار خانه و این ستون‌ها و اسطوانه‌ها. [...] اکنون میان این ستون‌ها و دیوار خانه شش ستون دیگر بنا کرده است؛ [...] و خانه بر دکان نهاده است، که آن دوازده گز ارتفاع دارد. [...] و در این خانه صخره خانه به بخارت پوشیده است. [...] و در این خانه همیشه مردم باشند از مجاوران و عابدان. و خانه را به فرش‌های نیکو بیار استه‌اند؛ از ابریشم و غیره. و از میان خانه بر سر صخره، قندیلی نقره آویخته است بد سلسۀ نئرگین. و در این خانه بسیار قنادیل نقره است. [...] و این جایی است که سیوم خانه خدای، سبحانه و تعالی، است. [...] و به چهار جانب خانه، درهای بزرگ برنهاده است؛ دومصراع، از چوب ساج، و آن درها پیوسته بسته باشد.^۴

حکیم ناصر فضای داخلی بیت‌المقدس را «خانه» می‌خواند؛ خانه‌ای که پس از خانه کعبه و مسجد نبی، سومین خانه خداست. در جایی دیگر، در سخن از مصر، مساجدی از آن دیار را نیز «خانه خدا» می‌نامد؛ در حالی که برای هیچ‌یک از مساجد دیگر در سفرنامه‌اش از ترکیب «خانه خدا» استفاده نکرده است.

و یک سال والی شام نوشته بود که «امسال زیست اندک است؛ اگر فرمان باشد، مساجد را زیست حار بدھیم؛ و آن روغن تُرب و شلغم باشد. در جواب گفتند: «تو فرمانبری نه وزیری؛ چیزی که به خانه خدا تعلق داشته باشد در آن تغییر و تبدیل جایز نیست.»^۵

پیداست که در اینجا می‌خواسته‌اند والی شام را به ماهیت مسجد، که «خانه خدا» است، تذکار دهند.

اما مهم‌ترین خانه در سفرنامه نخستین خانه خدا، کعبه، است:

گفته‌ایم که خانه کعبه در میان مسجد حرام و مسجد حرام در میان شهر مکه [...] است. [...] اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکن‌ها در مالیه است، تا به مدوری مایل

که یا خود مقدس بود یا در مکانی مقدس قرار داشت. خانه و سرای گاه در معانی بسیار نزدیک به هم به کار می‌روند. بنا بر این، جا دارد که به سرا و سپس به معانی ظرفیت خانه و سرا پیردازیم.

حکیم ناصر بیشتر در هنگامی که از اجزای خانه سخن می‌گوید به کل بنا «سر» می‌گوید:
و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و ثواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند.^{۱۰}
خدمتی از سرای بیرون آمد و بر در سرای
بایستاد.^{۱۱}

و عظیم این و آسوده بودند مردم آنجا، چنانکه به شب در سرایها نبستند.^{۱۲}
و گفتند بر بام سرای سیصد تغار نفرگین بنهاده
است.^{۱۳}

هر سرای و کوشکی حصاری است.^{۱۴}
اما در همه سراهای حوض‌های آب باشد از آب
باران.^{۱۵}
و اندر هر سرای حوض‌های باشد که آب باران
بگیرند.^{۱۶}

و اندر شهر در میان سراهای باعچه‌ها و اشجار باشد
و آب از چاه دهدن. و در حرم سلطان سرا بسطان هاست
که از آن نیکوت نباشد.^{۱۷}
در موارد اول تا پنجم، واژه سرا با اشاره نویسنده
به سطوح خارجی و اجزای بنا، از جمله در و بام و حصار
سرای، همراه است و سپس به حوض و باعچه سراهای در
موارد بعدی، نویسنده واژه سرا را برای وصف کالبد بنا
به کار برده است.

و آن سراهای چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از
جواهر ساخته‌اند، نه از گنج و آجر و سنگ. و تمامت
سراهای قاهره جداجدا نهاده است؛ چنان‌که درخت و
عمارت هیچ آفریده بر دیوار غیری نباشد.^{۱۸}

و اندر شهر مکه، اهل هر شهری را، از بلاد خراسان
و ماوراء النهر و عراق و غیره، سراها بوده؛ اما اکثر آنها
خراب بود و ویران.^{۱۹}

در جایی دیگر آمده است:
و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته‌اند و آن قبر
را در گوشه آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و
منبر. و مردم آنجا خانه‌ها ساخته‌اند و مقام گرفته.^{۲۰}

در نونهای اخیر، ترکیب «خانه ساختن» عجیب

است؛ زیرا که چون در مسجد نماز کنند، از همه جوانب روی به خانه باید کرد.

و زمین خانه را فرش از رخام است؛ همه سپید. در خانه سه خلوت کوچک است بر مثال دکانها. [...] ستون‌ها که در خانه است و در زیر سقف زده‌اند همه چوبین است، [...] و دیوار خانه همه به تخته‌های رخام پوشیده است از الان. [...] و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر، ساده است. [...] و چون از در خانه در روند، بر دستِ راست، زاویه خانه، خانه چهارسو کرده‌اند مقدار سه گز در سه گز. و در آنجا درجه‌ای است که آن راه بام خانه است. [...] و بام خانه به چوب پوشیده است؛ و همه پوشش را به دیبا در گرفته، چنان‌که چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار آن دوخته، [...] و چهار تخته نفرگین دیگر هست برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته به مسماهای نفر.

و پشت خانه به رخام یافی پوشیده است که همچون بلور است. و خانه را چهار روزن است، به چهار گوش، و بر هر روزنی از آن، تخته‌ای آبگینه نهاده، که خانه بدان روشن است و باران فرو نیاید. و نادان خانه از جانب شمال است، بر میانه جای.^۷

ناصر خسرو کعبه را در هر حال خانه نامیده است؛ چه درباره بیرون، چه درون، چه وقتی درباره اجزای آن سخن می‌گوید، چه هنگامی که از مکان مقدس دیگری چون خانه زمز و خانه رسول (ص) یاد می‌کند. تفاوت‌ها آنجا آشکار می‌شود که متن‌های مربوط به خانه‌های دیگر ملاحظه شود.

و چهار سوی خانه زمز آخرها کرده‌اند که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانه زمز را مشبک چوبین کرده‌اند تا آب که می‌ریزد فرومی‌رود. و در این خانه سوی مشرق است.^۸

در بعضی قسمت‌ها، حکیم ناصر خانه را در مورد اتاقی به کار برده که در مکانی مقدس ساخته شده است. نونه آن چهار طاقی عظیم واقع در کوه رحمت است.

و هم این شاددل بر سر جبل الرحمه چهار طاقی ساخته عظیم، که روز و شبِ عرفات بر گبید آن خانه چراغها و شمع‌های بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفته شده که امیر مکه از او هزار دینار بستد که اجازت داد تا آن خانه بساخت.^۹

در نونهای مزبور، خانه به اتاق‌هایی گفته شده بود

بیست گز در دوازده گز بود به پانزده دینار مغربی اجارت بود در یک ماه. و چهار اشکوب بود، سه از آن به کرا داده بودند. و طبقه بالایین را از خداوندش می خواست که هر ماه پنج دینار مغربی بدهد و صاحب خانه به وی نداد؛ گفت که «مرا باید که گاهی در آنجا باشم»، و مدت یک سال که ما آنجا بودیم، همانا دو بار در آن خانه نشد.^{۲۶}

نویسنده در اینجا از اجاره خانه و صاحب خانه و ابعاد زمین و اجاره‌ها سخن گفته؛ اما از واژه خانه استفاده کرده است. خانه در اینجا قطعاً به معنای اتاق نیست؛ چرا که ابعاد زمین آن ۱۲×۲۰ گز و شمار آشکوب‌هایش چهار است. سخن از کسی است که در سرای زیسته و «خانه» کرده است؛ پس جا دارد که آن را «خانه» بخواند. اینک غونه‌ای دیگر از همین قبيل:

و خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود. پانزده روز آنجا باندیم.^{۲۷}

در اینجا نیز سخن از ماندن و زیستن و اقامت کردن است که با لفظ خانه مناسب است. در جایی دیگر، از اقامت حضرت علی (علیه السلام) در بصره می‌گوید:

در بصره به نام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، علیه السلام، سیزده مشهد است، [...] و امیرالمؤمنین دختر مسعود نهشلي، لیلی، را به زنی کرده بود و این مشهد سرای آن زن است. و امیرالمؤمنین، علیه السلام، هفتادو دو روز در آن خانه مقام کرد و بعد از آن به جانب کوفه باز گشت.^{۲۸}

نخست آن بنا را بدین سبب که زیارتگاه است مشهد می‌خواند؛ سپس آن مشهد را «سرای آن زن» معرفی می‌کند؛ و وقتی که پای اقامت کردن پیش می‌آید لفظ خانه را به کار میرد.

در آنجا خانه‌ها [هست] بر مثال ریاضت؛ اما کسی در آنجا مقام نکند و آن را مشهد خوانند. و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگر مشهدی دو سه؛ چنان‌که ذکر رفت.^{۲۹}

حکیم ناصر از خانه‌های ریاضت‌گونه سخن می‌گوید و مشهد را نوعی خانه می‌خواند. فرض اول این است که خانه به معنای مطلق بنا به کار رفته باشد؛ و فرض دیگر اینکه منظور از خانه «خان» (کاروان‌سرا یا ریاضت) باشد. در هر صورت، با توجه به متن این مکان‌ها برای اقامت

می‌غاید؛ زیرا در جاهای دیگر سفرنامه، وقتی که سخن از کالبد بنا بود از سرا یا عمارت استفاده می‌شد. اما در ادامه عبارت سخن از اقامت کردن مردم است و اقامت در خانه محقق می‌شود. بنا بر این، در اینجا نیز نویسنده به همان حوزه‌های معنایی خانه و سرا مقید مانده است. حریم زندگی و اقامتگاه مردم نیز در حقیقت حریم خانه آنان است، نه سرای آنان:

و در وقتی که المعز لدین الله بیامد، در مصر سپاه‌سالاری از آن خلیفه بغداد بود. پیش معز آمد به طاعت. و معز [...] فرمان داد تا هیچ کس از لشکر وی به شهر در نزود و به خانه کسی فرود نیاید.^{۳۰}

سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند؛ و گفت که: «شما این باشید و به خانه خود بازروید که نه کس را با شما کار است و نه ما به مال کسی محتاج».^{۳۱}

سلطان فرمود تا ایشان را مُخیَّر کرند هیچ تصرف ناکرده، [...] بدو می‌گذاشتند تا در خانه خود می‌باشند و بر هیچ یک از ایشان حکمی و جبری نفرمود.^{۳۲}

علاوه بر این، غونه‌هایی در سفرنامه هست که گویی در آنها حوزه‌های معنایی این دو واژه درآمیخته است؛ مثلاً حکیم ناصر در وصف مصر می‌گوید:

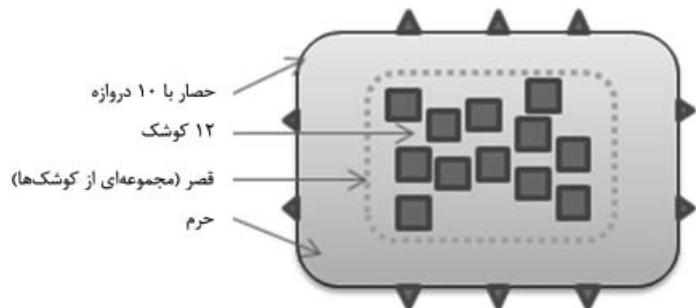
و چون از دور شهر مصر را نگه کنند، پندارند کوهی است. و خانه‌هایی هست که چهارده طبقه از بالای یکدیگر است، و خانه‌هایی هفت طبقه. [...] و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست در مصر که در او حجره‌هایست به رسم مستغل، یعنی به کرا دادن، که مساحت آن سی آرش در سی آرش باشد؛ سیصد و پنجاه تن در آن باشند.^{۳۳}

در این فقره، گویی در معنای واحد از دو واژه خانه و سرا یکسان استفاده شده است. البته بعید نیست که ناصر خسرو می‌خواسته با این کار بین اقامتگاه مسافران عادی با اقامتگاه کاروانیان و بازرگانان فرق بگذارد.

و شنیدم که در قاهره و مصر هشت‌هزار سراست از آن سلطان که آن را به اجارت دهند و هر ماه کرایه ستانند.^{۳۴}

در جایی دیگر نیز در وصف اقامتگاهی چهار آشکوبه از واژه خانه استفاده شده است:

از در آن تاریخ که من آنجا بودم خانه‌ای که زمین وی



سلطان چون کوهی غاید، از بسیاری عمارت و ارتفاع
آن؛ اما از شهر هیچ نتوان دید، که باروی آن عالی است.
و گفتند که در این قصر دوازده هزار خادم اجری خواره
است، و زنان و کنیزکان خود که داند؛ الا آنکه گفتند
سی هزار آدمی در قصر است و آن دوازده کوشک است.
و این حرم را ده دروازه است بر روی زمین و هریک
را نامی [...].^{۳۳}

با استفاده از توصیف‌های حکیم ناصر، می‌توان تصویری اجمالی از قصر شاه ترسیم کرد (ت۱). قصر مشکل از دوازده کوشک در میان محوطه باز است که گردآگرد آن را حصار کشیده‌اند. این حصار ده دروازه روی زمین دارد — گویی حصار دروازه‌های (زیرزمینی) نیز دارد. ناصر خسرو کل فضای محصور را «حرم» نامیده که با دروازه‌هایی به بیرون مرتبط می‌شود. واژه حرم به حرمت بنا و محدودیت داشتن ورود به آن و خروج از آن دلالت می‌کند. در داخل حصار، مجموعه بنای‌های شاهی به نام قصر است که از دوازده کوشک تشکیل شده است. اینک ادامه وصف آنها:

و در زیر زمین، دری است که سلطان سواره از آنجا بیرون رود. و از شهر بیرون، قصری ساخته است که مخرج آن رهگذر در آن قصر است. و آن رهگذر را همه سقف محکم زده‌اند؛ از حرم تا به کوشک. و دیوار کوشک از سنگ تراشیده ساخته‌اند که گویی از یکپاره سنگ تراشیده‌اند؛ و منظرها و ایوان‌های عالی برآورده و از اندرون دهلیز دکان‌ها بسته.^{۳۴}

با توجه به توصیفات ناصر خسرو می‌توان تصویری اجمالی از نسبت این قصر با قصر اصلی شاه ترسیم کرد (ت۲).

قصر اصلی شاه درون شهر است و قصر کوچک‌تر و فرعی او در بیرون شهر. ناصر خسرو در قسمتی از متن، قصر اصلی شاه را حرم نامیده و از راهی سخن

موقع است و مفهوم خانه به معنای مقام دائم از آنها برگزینی آید.

در جاهایی از متن سفرنامه، خانه و سرا هم‌زمان آورده شده است. با توجه به سادگی و روانی متن، احتمال تکرار و ترادف این دو واژه ضعیف است. به ظن قوی، او با خانه به درون بنا اشاره کرده و با سرا به بیرون آن؛ یا با خانه از بنای‌های اقامق و خانوادگی و سخن گفته و با سرا از جز آنها.

در این شهر رخام بسیار است و بیشتر سراهای و خانه‌های مردم مرحم است، به تکلف و نقش ترکیب کرده.^{۳۵}

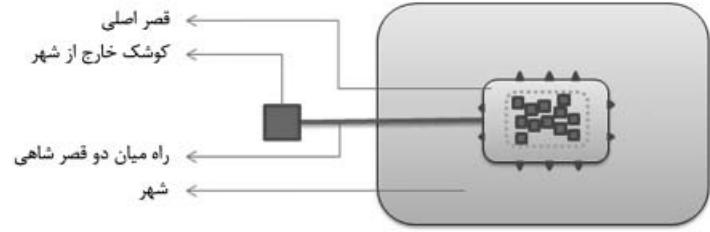
در مواردی هم از خود خانه سخن گفته است: یک سال شمسی بود که از خانه بیرون آمده بودم و مadam در سفر بوده، که به هیچ جای مقامی و آسایشی تمام نیافنه بودیم.^{۳۶}

پس خانه جای مقام و آسایش تمام است. همچنین است در آنجا که سفر را به پایان برد و به مرو بازگشته است: اکنون شرح بازگشتن خویش به جانب خانه، به راه مک، از مصر باز گویم.^{۳۷}

خانه برای او مقصد نهایی است؛ مقصدی در شهر مرو که از راه مک به آن می‌رسد.

بنا بر این، در سفرنامه ناصر خسرو، غالباً سرا بر کلیت بنای سکوتتگاه یا اجزای کالبد آن دلالت می‌کند و خانه بر محتوا و زندگی و اقامت در بنای سکوتتگاه یا بر مقبره مقدس.

۲-۱. مقام شاهی (قصر، کوشک، حرم)
شماری از مقام‌ها یا اقاماتگاه‌ها در سفرنامه بنای‌های حکومتی و شاهی است؛ با واژه‌هایی چون حرم و قصر و کوشک. در سفرنامه، حرم به دو معنا به کار رفته است:
۱) محدوده «حرم» مکه و مسجدالحرام و داخل خانه کعبه؛
۲) در توصیف مقام شاه و اندرونی او. در این فصل از مقاله، فقط معنای دوم مورد نظر است. در مواضعی از سفرنامه، سه واژه حرم و قصر و کوشک با هم به کار رفته است که زمینه‌ای مناسب برای بررسی در اختیار می‌نمهد: و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه حوالی آن گشاده، که هیچ عمارت بدان نپیوسته است. [...] و گرد بر گرد آن گشوده است و هر شب هزار مرد پاسبان این قصر باشند [...]. و چون از بیرون شهر بنگردند، قصر



بوده است. اینک غونه‌های دیگر:

و چون از شهر قاهره بیرون شوی، جوی بزرگی است که آن را خلیج گویند؛ و آن خلیج را پدر سلطان کرده است {...} و سر جوی از مصر برگرفته است و به قاهره آورده و آنجا بگردانیده و پیش قصر سلطان می‌گذرد. و دو کوشک بر سر آن خلیج کرده‌اند، یکی را لؤلؤ خوانند؛ و دیگری را جوهره.^{۲۶}

از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم. از نهر ابله تا چهار فرسنگ که می‌آمدیم، از هر دو طرف نهر باع و بستان و کوشک و منظر بود که هیچ برشید نشد.^{۲۷} شهر مصر بر کنار نیل نهاده است به درازی. و بسیاری کوشک‌ها و منظرها چنان است که اگر خواهند، آب به رسیمان از نیل بردارند.^{۲۸}

در غونه اول، کوشک از بنای قصر شاه است؛ اما در دو غونه بعد، چنین غیغاید. در هر دو مورد، کوشک‌های متعلق به مردم در سفرنامه به همراه منظر آمده و از نزدیکی آن به رود یاد شده است.

۲. مقام موقت

۱- مقام با بنای دائم برای اقامات موقت دسته دیگری از مکان‌های اقامات بنایی است که با مصالح سنگین ساخته شده؛ اما برای اقامات موقت مسافران. در سفرنامه، بنا بر ماهیت کتاب، از این‌گونه مکان‌ها بسیار سخن رفته است؛ مکان‌هایی چون منزل، ریاط، گبدک، مشهد، کاروان‌سرا، خان. ناصر خسرو هریک از این نام‌ها را در وصف مکانی معین به کار برد. از منزل

راه سوی مشرق جنوبی بود. چون هشت فرسنگ بر قدمیم، منزلی بود که آن را حَقِيقَه می‌گفتند و آن درهای بود بر صحراء [...]. و در آن گشادگی چاهی کدناهند که آپ بسیار برآمده است؛ اما نه آپی خوش. و چون از این منزل بگذرند، پنج روز بادیه است که آپ نباشد. هر مردی خیکی آب برداشت؛ و بر قدمی، به منزلی رسیدیم که آن را حوضش می‌گفتند [...]. و در شبازویی یک بار فرود آمدند؛ از آن‌گاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر؛ و باقی می‌رفتند. و این منزل‌جای‌ها که فرود آیند همه معلوم باشد؛ چه به هرجا نتوان فرود آمد.^{۲۹}

ناصر خسرو در این فقره از خروجش از شهر و رفتن

گفته که دروازه‌اش در حرم و زیر زمین است. هنگامی که ناصر خسرو به توصیف قصر فرعی می‌پردازد و اجزا و مصالحش را شرح می‌دهد آن را کوشک می‌نامد؛ کوشکی از سنگ تراشیده با منظرها و ایوان‌های عالی. او هردو بنای شاهی (اصلی و فرعی) را در ابتدا قصر نامیده؛ اما واژه حرم را تنها برای قصر اصلی به کار برد و هنگامی که از بنای قصر فرعی سخن گفته از واژه کوشک استفاده کرده است. در ادامه وصف قصر اصلی آمده است:

و مطبخ سلطان بیرون از قصر است؛ و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند. و از کوشک راه به مطبخ است در زیر زمین. [...] و همچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی و از حرم بخواستندی، بدادندی.^{۳۰}

می‌گوید مطبخ سلطان بیرون از قصر است و راهی زیرزمینی از کوشک به آن هست. مردم هر آشامیدنی و ادویه‌ای که بخواهند از حرم درخواست می‌کنند و می‌گیرند. اگر قصر سلطان را هم ردیف حرم، یعنی محدوده حصار بدانیم، مطبخ در جای خارج از حصار و داخل شهر قرار می‌گیرد، که پذیرفتنی نیست؛ زیرا مطبخ متعلق به شاه و در خدمت او و در ارتباط دائم با زندگی جاری در قصر است و قرارگیری آن در جایی خارج از حصار عقلانی نیست. دیگر آنکه مردم شهر آشامیدنی‌ها و ادویه مورد نیاز خود را از حرم درخواست می‌کنند. آنان می‌توانند تا دروازه‌ها به قصر سلطان نزدیک شوند. درنتیجه می‌توان استنباط کرد که محل نگهداری مواد خوارکی در داخل حصار بوده است در نتیجه فرضی قرار گرفتن مطبخ خارج از حصار مردود است. بر طبق نوشته ناصر خسرو مطبخ داخل حصار است و در مکانی خارج از قصر که با راهروئی زیرزمینی با کوشک مرتبط می‌شود. بنابر این می‌توان دریافت که قصر در متن ناصر خسرو زیرمجموعه حرم است و حرم به کل مکان‌های مربوط به شاه محدود به حصار گفته می‌شده و قصر متشكل از تعدادی کوشک

شورستان نباشد ساخته‌اند. و این گنبدک‌ها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه‌ای در آنجا آسایشی کنند.^{۴۲}

در راهی بیابانی در هر دو فرسنگ گنبدک‌های کوچک با آبگیرهای برای استفاده مسافران ساخته بودند. به علاوه، این بنای‌های گنبدکار نشانه‌ای بود در بین راه برای راهنمایی مسافران. این ویژگی‌ها یادآور شکل چارتاقی‌های است که به واسطه مسقف بودنشان امکان استراحت و در امان ماندن از آفتاب و برف و باران را فراهم می‌آورد؛ اما به سبب محصور نبودنشان نمی‌توان اقامت طولانی در آنها کرد.

مشهد

در سفرنامه، مشهد به دو معنای متفاوت به کار رفته است: ۱) مدفن یا مکانی مقدس؛ ۲) اتاق بین راه. پیداست که مشهد در معنای دوم ممکن است نوعی اقامتگاه باشد و در حیطه سخن ما قرار گیرد.

ناصر خسرو اولین بار واژه مشهد را در ابتدای سفرنامه‌اش به کار برد و درباره ویژگی‌ها و تشابهش با بنای‌های دیگر توضیحاتی داده است. گویی در خراسان مشهد را به این معنا به کار نمی‌برده‌اند.

در آنجا خانه‌ها ساخته بر مثال رباط‌ها، اما کسی در آنجا مقام نکند و آن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست، مگر مشهدی دو سه، چنانکه ذکر رفت.^{۴۳}

مشهد در این معنا بنایی است مانند رباط؛ بی‌آنکه در آن اقامت کنند. چند مشهد در بیرون شهر طرابلس است. مشهد را خانه خوانده است؛ یا به معنای اتاق، یا به معنای مطلق‌بنا. از فقرات دیگر معلوم می‌شود که مشهد مکانی است مقدس که جایی برای اقامت موقت زایران و مسافران نیز دارد:

و بعد از آن خانه‌های است که ضیافت‌خانه‌های ابراهیم، صلوات‌الله علیه، بوده است. و در این مشهد شش گور است. و از این دیوار بیرون نشیبی است و در آنجا گورخانه یوسف بن یعقوب، علیه السلام، است. [...] و بر آن جانب که صحراست، میان گنبد یوسف، علیه السلام، و این مشهد، مقبره‌ای کرده‌اند. [...] و بر بام مقصوره‌ای که در مشهد است حجره‌ها ساخته‌اند میهمانان را که آنجا رسند. و آن را اوّاق پسیار باشد

در راهی سخن می‌گوید که آبادی و مکان استراحتی جز منزل‌هایی چند در آن نیست. این منزل‌جای‌ها در خارج از شهر و کنار راه‌هاست و فاصله آنها یک شبانه‌روز راه است و کاروانیان آنها را می‌شناسند.

از بیت‌المقدس برقتم. سه روز راه به جای رسیدیم که آن را اعرار می‌گفتند؛ و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. به منزلی دیگر رسیدیم که آن را وادی‌القری می‌گفتند. و از آنجا به منزل دیگر رسیدیم. و از آنجا به ده روز به مکه رسیدیم.^{۴۰}

هر منزل (ایستگاه بین راه) نامی دارد؛ و فاصله بین منازل معلوم است. به همی سبب، منزل معنایی دیگر نیز می‌یابد و آن واحد سنجش مسافت است.

چون از مکه به جانب جنوب روند، به یک منزل به ولايت مین‌رسند.^{۴۱}

حکیم ناصر در هیچ‌جا سخنی از متولیان این منزل‌جای‌ها نگفته است. گویی این بنای‌های عام‌المنفعه متولی دائم نداشته است. برخی از آنها در حد سرپناهی برای مسافر بوده و حتی آب آشامیدنی هم نداشته است. برخی دیگر مفصل‌تر است و رباط نام دارد.

رباط و گنبدک

از بصره تا سرخس سیصد و نواد فرسنگ حساب کردیم. از سرخس به راه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی، که آن هرسه رباط نزدیک هم بر راه است، بیامدیم.^{۴۲}

هر رباط نامی دارد؛ شاید به نام بانی یا صاحبیش. سه رباط نزدیک هماند؛ به سخن دیگر، هرسه در یک منزل‌اند. گویی فایده‌ای بیش از منزل‌جای ساده دارند. و از آنجا به راه رباط زبیده، که آن را رباط مرامی گویند، برقیم. و آن رباط را پنج چاه آب است، که اگر آن رباط و آب نبودی، کس از آن بیابان گذر نکرده.^{۴۳}

می‌بینیم که راهی را به نام ریاطی واقع در آن می‌خوانده‌اند. گویا این رباط از جمله رباط‌هایی بوده که زیبده، همسر هارون‌الرشید، ساخته بود. این رباط به سبب منابع آبش مهم شده شده است. بعید نیست که رباط‌های اسم و رسم دار صاحب و متولی داشته است.

و در این راه بیابان به هر دو فرسنگ گنبدک‌ها ساخته‌اند و مصانع، که آب باران در آن جمع شود. به مواضعی که

عظیم به تکلف جهت سلطان بزند، از دیبای رومی هم به زر دوخته و به جواهر مُکلَّ کرده، با همه آلات که در آنجا باشد؛ چنانکه صد سوار در سایه آن بتواند ایستاد. و در پیش این شراع، خیمه‌ای بوقلمون و خرگاهی عظیم زده باشند.^{۲۸}

در اینجا به سه مکان موقت اشاره شده است: شراع، خیمه، خرگاه. شراع سلطان را وققی برپا می‌کنند که موسم مراسم نزدیک می‌شود. جنس شراع آن از دیبای رومی است که آن را با زر دوخته و به جواهر آراسته‌اند. گنجایشش به قدر ۱۰۰ سواره بر مرکب است. در پیش آن خیمه‌ای رنگارنگ و خرگاهی بزرگ برپا کرده‌اند. و سلطان بر قتی تا آنجا که شراع زده بودند بر سر بند خلیج، یعنی فم النهر، و سواره در زیر آن بایستادی ساعت.^{۲۹}

در اینجا نیز سلطان سواره در زیر شراع می‌ایستد و به مراسم می‌نگرد. غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولايت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوک را باشد بداد؛ از دهلیز و سراپرده وغیره.^{۳۰}

پس دهلیز و سراپرده از اسباب ملوک است. دهلیز در متن سفر نامه به دو معنا بکار رفته است: (۱) جایی (شاید چون دلان و هشتی) در بین دروازه و اندرون سرا؛ (۲) نوعی سراپرده و چادر. در فقره یادشده، سخن از دهلیز در معنای دوم است.

سخن آخر

سفرنامه ناصر خسرو، از متون قرن پنجم هجری، نمونه دقت و تیزبینی حکیم ناصر خسرو در مشاهده و وصف پدیده‌ها، بهویژه آثار معماري و شهرسازی، در طی سفری هفت‌ساله. با تأمل در این متن ارزشمند، می‌توان نکات بسیاری درباره تاریخ معماری و شهرسازی جهان اسلام در سده پنجم به دست آورد. اقسام اقامتگاه‌ها از جمله این نکات است.

واژه عمومی‌ای که حکیم ناصر برای اقسام اقامتگاه به کار برده «مقام» است؛ به معنای اقامتگاه یا جای اقامت. او برای اقسام مقام هفده واژه به کار برده، که هرکدام تعريف و حوزه معنایی معینی دارد. این اقسام مقام را می‌توان به اعتبار مدت اقامت در آنها در دو دسته کلی

[...]. مهمانان و مسافران و زائران را نان و زیتون دهنده. [...] هر که آنجا رسد، او را هر روز یک گرده نان و کاسه‌ای عدسِ بدَرَیت پخته دهنده و مویز نیز دهنده. و این عادت از روزگار خليل الرحمن، عليه السلام، تا این ساعت بر قاعده مانده.^{۲۶}

در اینجا، سخن از سه مکان است: اول، مقبره حضرت یوسف (ع)؛ دوم، چند مقبره دیگر؛ سوم، ضيافت خانه‌های حضرت ابراهيم (ع). مشهدی که مقصوره‌ای در آن ساخته و بر بام آن حجره‌هایی بنا کرده‌اند و در آن از مهمانان و زائران و مسافران پذیرایی می‌کنند. تلفیق دو معنای مشهد در این مکان دیده می‌شود.

کاروان‌سرا

آخرین مکانی که در بخش مُقاهم‌های موقت بررسی می‌شود کاروان‌سراست. در سفرنامه، تنها یک بار از کاروان‌سراپی سخن رفته است.

و آنجا کاروان‌سراپی دیدم که دار وزیر می‌گفتند. در آنجا قصب فروشنده و دیگر هیچ و در اشکوب زیر خیاطان نشینند و در بالائی رفائلان. از قیم آن پرسیدم که: «اجرۀ این تیم چند است؟» گفت: «هر سال بیست هزار دینار مغربی بود، [...]» و گفتند در این شهر بزرگ‌تر از این و به مقدار این دویست خان باشد.^{۲۷}

این کاروان‌سرا جای کار خیاطان و رفوگران است و جای فروش حریر و کتان. اهل آن بابت استفاده از کاروان‌سرا اجاره می‌بردازند. بنایی که گاه کاروان‌سرا و گاه تیم و خان خوانده شده در داخل شهر است و دویست خان مشابه یا بهتر از آن در شهر هست. از همه اینها معلوم می‌شود که این بنا کاروان‌سرا از آن قبیل که ما می‌شناسیم، یعنی جای نزول کاروان در بیرون شهر یا در ابتدای انتهای بازار شهر، نیست و بیشتر به بنای شبهی است که امروز در میان بنایهای بازار به «سرا» معروف است. پس نمی‌توان آن را در زمرة اقامتگاه‌ها شمرد.

۲-۲. مُقام با بنای موقت برای استفاده موقت

آخرین دسته از مُقاهم‌ها، مکان‌هایی است که به صورت موقت و برای اقامت موقت با مصالح سبکی چون پارچه بر پا می‌شود؛ مانند شراع، خیمه، خرگاه، دهلیز، سراپرده، که همگی به نوعی به شاه مربوط می‌شود. چون موسم آن نزدیک رسد، بر سر آن جوی بارگاهی

«دائم» (مانند خانه، سرا، قصر، کوشک، حرم) و موقت
قرار داد. مقامهایی که اقامت در آنها موقت است خود بر
دو دسته‌اند: دارای بنای ثابت (مانند منزل، رباط، مشهد،
گبدک، و خان) و دارای بنای موقت (مانند خیمه، خرگاه،
شروع، سراپرده، دهلیز).

با بررسی نونهای معلوم شد که حکیم ناصر
واژه‌های به‌ظاهر متادف را بیهوده به کار نبرده و از
هریک مقصودی خاص اراده کرده است. این دقت واژگان
هم بر دقت و فصاحت ناصر خسرو دلالت می‌کند و هم
بر غنای واژگان معماری در زبان فارسی روزگار او. بنا
بر این، با این گونه بررسی‌ها، هم می‌توان معماری و انواع
و اجزای بنایها و زندگی در آنها را شناخت؛ و هم به
مجموعه‌ای از واژگان معماری دست یافت که شاید برای
غنا بخشیدن به واژگان محدود و ضعیف معماری امروز ما
کمک کند. □

کتاب‌نامه

ناصر خسرو قبادیانی. سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی. تصحیح
محمد دیرسیاقي. تهران: زوار، ۱۳۸۴.

پی نوشت‌ها:

۱. ناصر خسرو، سفرنامه، فهرست لغات و ترکیبات، ۳۷۶.
۲. همان، ۲۲۸.
۳. همان، ۳۴۴.
۴. ناصر خسرو، سفرنامه، ۵۹.
۵. همان، ۵۲-۴۹.
۶. همان، ۱۰۰.
۷. همان، ۱۲۵.
۸. همان، ۱۳۱.
۹. همان، ۱۳۹.